دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۱۸٪
↓۱۳° ↑۳۰°
صبح ۱۷
ظهر ۲۶
عصر ۲۴
شب ۲۰

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۲:۳۴:۱۱
نیمه شب شرعی ۲۳:۴۸:۵۸
غروب آفتاب ۱۹:۱۲:۲۰
اذان صبح فردا ۰۴:۲۶:۴۱
اذان مغرب ۱۹:۳۱:۱۷
طلوع آفتاب فردا ۰۵:۵۷:۳۶

SHAHRARANEWS.IR
۳شنبه
سال چهاردهم
۰۱ شهریور ۱۴۰۱
۲۵ محرم ۱۴۴۴
شماره ۳۷۴۲
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
نمابر: ۳۷۲۲۳۸۳۱۰
روابط عمومی: ۳۷۲۲۴۳۱۱۰
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

مرکز مشاوره دکتر رومبلی

ریشه پترس فداکار در مالدیو

رضا احسان‌پور
نویسنده شاعر و طنزپرداز

«من‌نمی‌دونم‌این‌ضرب‌المثل مرغ یه پا داره رو کدوم شیرپاک‌خورده‌ای انداخت سر زبون مردم که راست می‌رم چپ می‌رم، داغ می‌زنند روی پیشمونیم که تو، مرغت یه پا داره! والا مرغ من، دو پا که هیچ، هزارپا است! من حتی به خودم هم زور نمی‌گم چه برسه به بقیه. اون‌قدر به هر سازی رقصیده‌ام که می‌شه توی کتاب گینس اسمم رو به‌عنوان «پدر حرکات موزون» ثبت کرد! شما از اول جلسه مشاوره تا الان، زورگویی از من دیده‌ای؟!» کامران درظاهر برای اینکه جواب دکتر را بشنود چند ثانیه ساکت ماند و بلافاصله شروع به صحبت کرد، «از روزی که یادم میاد توی سرم زده‌اند و بهم زور گفته‌اند، چی می‌گید شما مشاوره‌ای‌ها که مرض آدم‌ها یه چیزی توی کودکی داره... چیز!» دکتر گفت «ریشه!» کامران ادامه داد، «من خودم می‌دونم که زورگویی، ریشه داره اندازه لوله پلیکا!» دکتر باتعجب پرسید، «تو که گفتی زورگو نیستی!» کامران کمی مکث کرد و حرفش را آرام برای خودش مرور کرد و گفت، «زورگویی من نه! مشکلی که با بقیه سر زورگویی‌شون دارم!» دکتر سر تکان داد، «خب داشتی از ریشه می‌گفتی!» کامران گفت «آره! بچه که بودم هر کی از راه می‌رسید هر چی عشقش می‌کشید، فرومی‌کرد توی روح و روان و سبک زندگی من! اون‌قدر که مسخ شده بودم به توری فلزی؛ به رنده؛ به آبکش؛ به مالدیو!» دکتر باتعجب پرسید «مالدیو؟!» کامران چشم‌هایش را داد بالا، «ای بابا! یادت نیست؟ تیم ملی، نوزده تا گل بهشون زد!» دکتر یک «آهان» گفت و ساکت ماند تا کامران صحبت کند، «خلاصه که این سوراخ کاری دوستان و آشنایان وفامیل‌های وابسته، ادامه داشت تا یه روز که دقیق یادمه کی بود، یه یارو کارشناسه‌ای مثل شما ولی خوش‌تیپ‌تر، توی تلویزیون درباره قدرت نه‌گفتن حرف می‌زد. همونجا بابام گفت بزن اون کانال می‌خوام اخبار ببینم ومن اولین نه زندگی‌ام روگفتم و اولین نمکدون زندگی خورد توی سرم. بابام درجا گفت خجالت نمی‌کشی روی حرف من حرف می‌زنی و من دومین نه زندگی‌ام رو گفتم و اولین کنترل تلویزیون زندگی‌ام خورد توی پیشونی‌ام! سرت رو درد نیارم، از اون روز عینهو پترس فداکار، از این‌ور انگشت کرده‌ام توی سوراخ‌های روحم و نمی‌ذارم کسی از اون‌ور چیز دیگه‌ای فرو کنه. اسم این مقاومت من رو گذاشته‌اند زورگویی و بهم می‌گویند داری درمقابل درخواست‌هایی که ازت داریم، زور می‌گی! از نظر من سوراخ‌سوراخ، عالم و آدم زورگو هستند!» دکتر گفت «مطمئن باش من به هیچ چیزی زورت نمی‌کنم!» کامران گفت «بخواهی هم نمی‌تونی!» دکتر با تعجب پرسید «یعنی چی؟» کامران گفت «حق‌المشاوره، پول زوره، وقتی ندادم و نگرفتی، می‌فهمیم زورگو هستی یا نیستی!»

مسافر نوشت

یادگارهای ماهی خانم

حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

اتوبوس که جلو ایستگاه می‌ایستد و در را می‌زند، پشت‌سر چند جوان می‌آید بالا. کمرش بیشتر از ۹۰درجه خمیده شده است، توی دستش یک ساک پارچه‌ای طرح سنتی دارد. از صندلی بلند می‌شوم دستش را می‌گیرم که پله آخر را بیاید بالا.

«پدر جان اینجا بشین»

با چشمان براق و لبخند سرش را برای تشکر تکان می‌دهد.

اول خیابان جنت می‌خواهد پیاده شود، ساکش را می‌گیرم، سنگین‌تر از آن چیزی است که نشان می‌دهد، می‌رویم سمت پیاده‌رو می‌خواهم ازش خداحافظی کنم، می‌گوید: واستا تماشا کن!

با بهت و تعجب می‌ایستم، همان لحظه گربه‌ای از شکاف دیواری قدیمی می‌زند بیرون و میو کنان می‌آید سمت ما!

پیرمرد لبخند می‌زند و زیپ ساک را باز می‌کند، از توی بسته‌ای پلاستیکی مقداری گوشت درمی‌آورد ومی‌گذارد جلو گربه سیاه و سفید.

پیرمرد دستش را سمت من می‌دهد ومی‌گوید: بریم. ساکش را برمی‌دارم و با قدم‌های بسیار کندی به سمت اول مدرس می‌رویم.

می‌گوید: اونجا رو ببین. به سمت اشاره چشم پیرمرد نگاه می‌کنم، می‌گوید: اون بالای تابلو.

روی بیلبورد اول مدرس سه کلاغ سیاه نشسته‌اند.

می‌گوید: اونا منتظر من هستند! توأمان در یک حس گیجی و تعجب هستم. سر بولوار که می‌رسیم کلاغ‌ها قارقارکنان می‌آیند پایین دوتایشان دورتر می‌نشینند و یکی روی شاخه سرو تزیینی وسط بولوار.

پیرمرد چند تکه گوشت می‌گذارد و می‌گوید برویم، دستش را می‌گیرم، از خیابان که رد می‌شویم، می‌گوید: برگرد سیاحت کن. کلاغ‌ها نشسته‌اند و هرکدام تکه‌ای را به نوک و چنگال گرفته‌اند.

نرسیده به سرکوچه کتاب‌فروشی روی لبه دیوار، گربه زردرنگی چندک زده است، چشمش که به پیرمرد می‌افتد بلند می‌شود و میو میو می‌کند، اما چند ثانیه‌بعدگم‌می‌شود. می‌گویم: اینکه رفت. می‌گوید: عجله نکن!

داخل کوچه که می‌شویم، گربه زرد لبه دیواری ایستاده و به سمتی میو میو می‌کند. طولی نمی‌کشد سه بچه گربه کوچک نمی‌دانم از کجا پیدایشان می‌شود و گربه مادر هم می‌آید پایین. پیرمرد قدخمیده مثل یک نوجوان با آن‌ها بازی می‌کند و غذا می‌دهدشان. کارش که تمام می‌شود، می‌پرسم: این حیوونا رو چه جوری پیدا کردی؟

می‌گوید: اینا یادگارهای ماهی خانم هستند. چهره گیج و هنوز متعجب من را که می‌بینند، دستش را توی جیبش می‌کند و یک عکس سه‌درچهار را نشانم می‌دهد. عکس سیاه و سفید سه‌رخ زنی است که به سیاق عکس‌های چند دهه قبل رو به دوربین می‌خندد. می‌گوید: این ماهی خانم منه و بعد دستمال چهارتایش را در می‌آورد و آرام قطره گوشه چشمش را پاک می‌کند.

مناجات و حکایات

یکی خوب کردار خوش خوی بود
که بد سیرتان را نکو گوی بود
به خوابش کسی دید چون در گذشت
که باری حکایت کن از سرگذشت
دهانی به خنده چو گل باز کرد
چو بلبل به صوتی خوش آغاز کرد
که بر من نکردند سختی بسی
که من سخت نگرفتمی بر کسی

بوستان سعدی، باب چهارم در تواضع، حکایت ۲۷

تیتر روز

ISNA

معاون محیط زیست دریایی سازمان محیط زیست:

شرایط تالاب‌های کشور خطرناک و شکننده است

اول شخص

مردی که با سازش سخن می‌گوید

محمد عنبرسوز
روزنامه نگار

«نینوا آن واژه‌ای است که ما همه حس‌ها را می‌توانیم درباره آن داشته باشیم. اگر موضوع و حس مبارزه امام حسین(ع) به آن اطلاق شود، من افتخار می‌کنم.» این چند خط گزیده‌ای از گفت‌وگوی حسین علیزاده با یکی از رسانه‌هاست. بیراه نخواهد بود اگر «نی‌نوا» را مهم‌ترین اثر کارنامه هنری حسین علیزاده بدانیم؛ یکی از باشکوه‌ترین اصوات ساخته شده در دوران معاصر ایران که به تصریح خالقش مخاطب می‌تواند هر طور که حس و حالش می‌طلبد آن را تفسیر کند. علیزاده از منطبق شدن نوای نی بر فرهنگ عاشورا استقبال کرده، اما انتظار توضیح بیشتر از هنرمندی که ترجیح می‌دهد کمتر صحبت کند تا سازش حرف بزند، چندان توقع بجایی نیست.

حسین علیزاده، موسیقی‌دان برجسته‌ای است که قریب به نیم قرن در قله هنر ایرانی قرار داشته و به صراحت می‌توان گفت که یکی از بی‌حاشیه‌ترین و موقرترین هنرمندان تاریخ بوده است. اول شهریور سالروز تولد نوازنده و آهنگ‌سازی است که در طول سال‌های متمادی فعالیت هنری خود، صدها برابر کلمات، از نت‌ها برای سخن گفتن بهره گرفته و بیشتر از زبان با انگشت‌هایش سخن گفته است.

پرداختن به جنبه‌های مختلف کارنامه هنری حسین علیزاده به ده‌ها صفحه مطلب و ساعت‌ها گفت‌وگو نیاز دارد، مسیر صعودی قابل توجهی که گوشه‌هایی از آن در مستندهای مختلف و برخی مصاحبه‌ها منعکس شده است.

حسین علیزاده در طول سال‌های متمادی فعالیت خود همواره از جنجال و حاشیه کناره گرفته و حتی در پاسخ به سؤالات غیرتخصصی نیز اغلب واژه‌های خود را با دقت و وسواس انتخاب می‌کند. این رویکرد اما، نه از سر محافظه‌کاری، بلکه ناشی از روحیه متواضع و باوقار مردی است که همه جان و قلب خود را معطوف موسیقی کرده و اجازه نمی‌دهد هیچ اتفاق دیگری بر حیات هنری پربارش اثر بگذارد.

حسین علیزاده که جایزه بهترین موسیقی فیلم را از جشنواره فیلم فجر برای فیلم‌های «گبه»، «زشت و زیبا»، «آواز گنجشک‌ها» و «ملکه» به دست آورده‌است در نامه‌ای از دریافت «نشان شوالیه هنر و ادب فرانسه» اعلام انصراف کرد و گفت: به احترام مردم هنرپرور و هنردوست ایران، به نام حسین علیزاده قناعت کرده، تا آخر عمر به آن پیشوند یا پسوندی نخواهم افزود.

برای شنیدن قطعه «نی‌نوا» کد را اسکن کنید:

روایت روز

اولین های عزیز زندگی

سید محمدرضا هاشمی
روزنامه نگار

اولین‌ها همیشه نقش پررنگی در خاطرات من دارند. من اولین سینمای عمرم را با بچه‌های دبستان «فلق» مشهد رفتم. فیلم سینمایی «کلاه قرمزی و پسرخاله» در سینما قدس که حالا نیست اما آن روزها رونق عجیبی داشت. هنوز وقتی یاد کیک‌های کشمشی که روی داشبورد ماشین بنز ۳۰۳ گذاشته شده بود تا در وقت مناسب میان بچه‌ها توزیع شود می‌افتم؛ دلم تنگ می‌شود. اولین استخر عمرم را با بچه‌های فامیل رفتیم استخر سرباز قدس و هنوز وقتی یاد دیدن استخری به آن بزرگی می‌افتم، کیف می‌کنم. من هنوز آن شبی که باران می‌بارید و برای اولین بار در کوچه «شهید علی وکیلی» دوچرخه‌سواری را یاد گرفتم به یاد دارم و از یادآوری آن شب عزیز حالم خوب می‌شود. هنوز وقتی یاد اولین باری که دندان‌پزشکی رفتم می‌افتم همه وجودم را ترس از آن آمپول استیل بی‌ریخت در برمی‌گیرد. این اولین بارها به‌خصوص آن‌هایی که برای ما حس و حال خوبی با خود می‌آورند خیلی ارزشمند هستند. اولین‌باری که همراه با خانواده سوار قطار مشهد-تهران شدم و وقت خواب صندلی‌های کوپه شش‌تخته را به‌هم چسباندیم تا بخوابیم را هم خوب به یاد دارم. اولین روزی که با خواهرم زهره به مهدکودکی در نزدیکی خانه رفتیم و من شیشه در بزرگ مهدکودک را شکستم را هم به یاد دارم. احتمالا روزهای اول پاییز بود. باد عجیب غریبی می‌آمد و من هم که یک‌جا بند نمی‌شدم رفتم در بی‌ریخت مهدکودک را باز کردم، باد در را کوباند به دیوار، شیشه شکست و نیم‌ساعت بعد من دست در دست مامان درحالی که داشت من را نصیحت می‌کرد به خانه برگشتم را هم خوب به یاد دارم. اولین باری که به ورزشگاه تختی رفتم تا بازی پرسپولیس و ابومسلم را ببینم وقتی یکی از تیم‌ها گل خورد و من منتظر پخش آهسته بودم را هم به یاد دارم. هرچند که یادآوری همه اولین‌ها خوشایند نیست و من اولین غم‌های زندگی‌ام را هم به یاد دارم و گاهی به آن‌ها فکر می‌کنم.

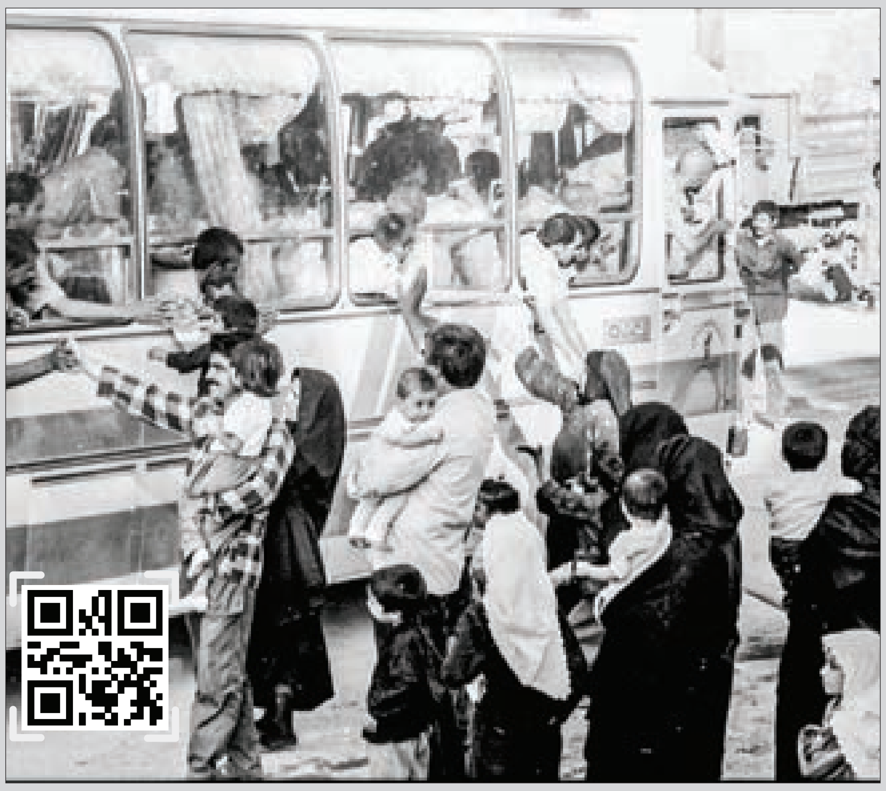

عکس روز

آزادگان در میهن

اواخر مرداد سال ۱۳۶۹ است و خبر بازگشت اسرای دفاع مقدس به وطن منتشر شده است. خانواده‌ها دوان دوان به دنبال اتوبوس‌های رزمندگان‌اند به امید دیدار عزیزشان. اما جای خالی شهدا بغض و شادی را پیوند زده است. مجموعه عکسی از آن روزها نخستین بار توسط خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است. برای مشاهده این مجموعه عکس کد داخل تصویر را اسکن کنید.

کارتون شهر

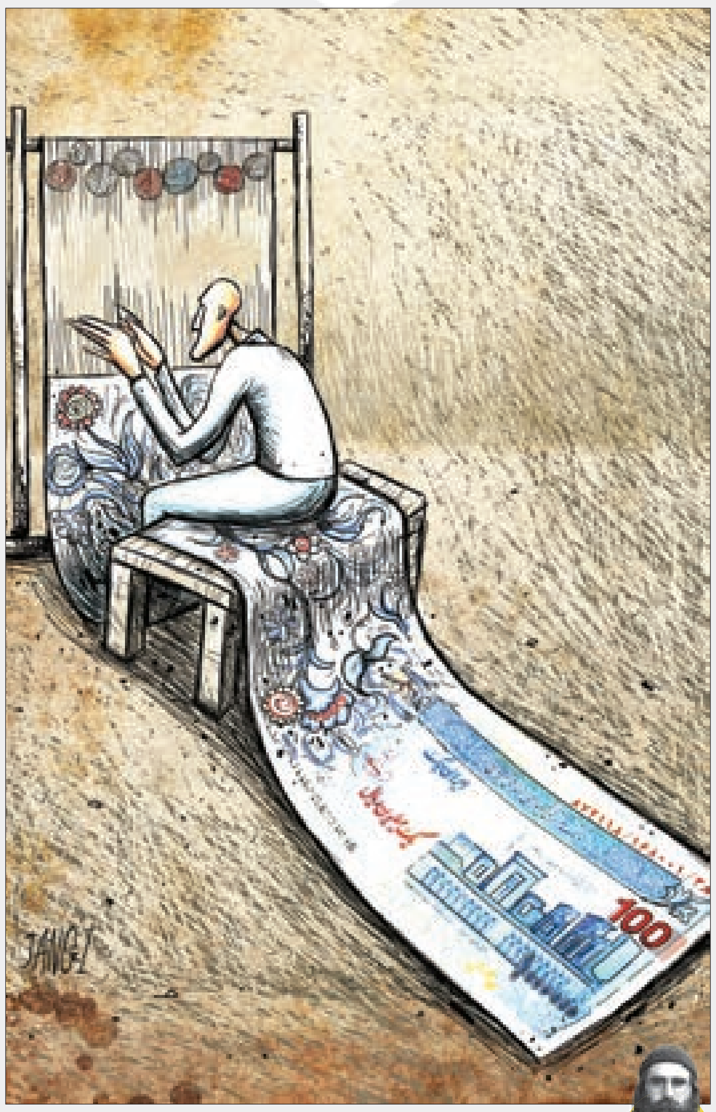

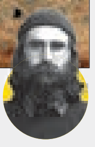

رضا جنگی

به ازای هر کارگاه تولید فرش دستباف ۲۰۰۰نفر در استان مشغول به کارند

شوخی بی‌شوخی

وقتی مو لای درز ارز می رود!

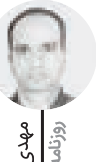

مهدی محمدی
روزنامه نگار

رئیس پلیس پایتخت از شناسایی و انهدام یک باند بزرگ چاپ دلارهای جعلی و کشف ۱۰میلیون دلار تقلبی خبرداد. به میان کسانی رفتیم که تاکنون سابقه جعل اسکناس داشته‌اند و نظر آن‌ها را دراین‌باره پرسیدیم.

- اگر این باند با کار کارشناسی سراغ چاپ این دلارها می‌رفتند، به مشکل نمی‌خوردند.
- این نوشابه‌های کوکاکولا رویشان نوشته شده است اصل. اگر روی این اسکناس‌ها هم می‌نوشتند: اصل، لو نمی‌رفتند.
- قبض برق این دوره بیشتر مشترکان سیصد، چهارصد هزار تومان شده است، کاش این‌ها جای پول چاپ کردن، یک قبض با شماره اشتراک و شناسه قبض همان قبض‌ها چاپ می‌کردند که مبلغش ۴۰هزار تومان باشد.
- اگر قرار است پرینترهای آن‌ها را توی مزایده به فروش بگذارند، بی‌زحمت زمان مزایده را اعلام کنید. فکر بد نکنید، فقط می‌خواهم یک برگه «جلو پل پارک نکنید»، چاپ کنم.
- اگر مردم زندگی و مسائل روزمره را این‌قدر سخت نمی‌گرفتند، همه این دلارها را این افراد می‌توانستند رد کنند و یک نانی توی سفره خانواده خودشان ببرند.
- می‌گویم این باندهای مختلف که منهدم می‌شوند یک وقت، باعث کاهش پهنای باند اینترنت نشوند.
- من چهار سال است هنوز کارت هوشمند ملی برایم نیامده است، نمی‌شود با این دستگاه‌ها کارت ملی درست کرد؟
- کسی که دلار تقلبی دستش می‌دهند باید روان‌شناسی بلد باشد و موقع خرید و فروش این‌قدر درباره چیزهای مختلف حرف بزند تا کسی که می‌خواهد دلار را از او بگیرد شک نکند.
- محله‌ای که ما زندگی می‌کردیم همه تو کار چاپ اسکناس تقلبی بودند، مثلا خودم برای اینکه یک اسکناس ۱۴۰۰۰ تومانی که خودمان چاپ کرده بودیم را آب کنم به کسی دادم تا خُردش کند، ولی دیدم یک اسکناس ٦هزار تومانی و یک اسکناس ۸هزار تومانی به من داد.
- ما اولش خواستیم، اسکناس ۵هزار تومانی چاپ کنیم ولی دیدیم هزینه پرینت رنگی بیشتر می‌شود. کاش ما همه مثل این‌ها، ارز خارجی چاپ کنیم.
- بهتر است این دلارها را امحا نکنند، بلکه از آن‌ها برای خرید آبلیموی تقلبی، رب تقلبی و زردچوبه تقلبی و این‌ها استفاده کنند.
- بهتر نبود اول یک چند هزار دلارش را خرج می‌کردند، بعد می‌رفتند دنبال چاپ ۱۰ میلیون دلار! می‌دانید برای چاپ ۱۰ میلیون دلار چقدر درخت باید قطع شود؟
- من که می‌گویم اگر مربیان خارجی فوتبال نتیجه نگرفتند، این دلارها را بدهیم به آن‌ها!
- ولی به نظر من مهم نیست اسکناس چطوری چاپ شده است، همین قدر که گوشه داشته باشد، معتبر است!